

## خودی و غیر خودی

### از منظر قرآن کریم

#### و عرفان اسلامی

ادیب و شاعر معاصر (علیرضا لطفی)

در قرآن و عرفان اسلامی، شرط خودی شدن، خود شکستن است. باید خود را بشکنی تا با خدای خود، خودی شوی. اگر این خود را شکستی و خود را بیخود<sup>(۱)</sup>، خود ندانستی، رستی و گرنه رشته خودی را با حضرتش گسستی. زیرا «اعد عدوک نفسک الی بین جنبیک»<sup>(۲)</sup> و این خود، همان حجابی است که اولیاء حق از آن شکوه‌ها سر داده‌اند:

«میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز»<sup>(۳)</sup>  
در خلوت‌سرای عشق به خودی‌های خودبین اذن دخول نمی‌دهند:

گفت یارش، کیستی؟ ای معتمد	«آن یکی آمد در یاری بزد
بر چنین خوانی مقام خام نیست	گفت من، گفتش برو هنگام نیست
در فراق دوست سوزید از شرر	رفت آن مسکین و سالی در سفر
باز گرد خانه انباز گشت	پخته شد آن سوخته پس بازگشت
گفت بر در هم تویی ای دلستان	بانگ زد یارش که بر در کیست آن
نیست گنجایی دو من را در سرا» <sup>(۴)</sup>	گفت اکنون چون منی ای من درا

تا خودی نشوی، اسرار را در گوش تو نجوا نمی‌کنند، یعنی تا منی<sup>(۵)</sup> را رها نکنی به منا نمی‌رسی.<sup>(۶)</sup>

«با مدعی نگویید اسرار عشق و مستی تا بی خبر بمیرد در عین خود پرستی»<sup>(۷)</sup>

تا خودی نشنوی به تو تجلی نمی‌کنند و دلت را، ز هجران تسلی نمی‌دهند. شهیدان نیز که وجه... (۸) را نظاره‌گر شدند، دلیلش این بود که خود ندیدند و مهیای فداکردن جان و سر شدند.

«با چشم منی جمال او نتوان دید با گوش تویی نغمه او کس نشنید

این ما و تویی مایه کوری و کوری است این بت بشکن تا شودت دوست پدید» (۹)

پس شهیدان خودی «وَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (اند)» (۱۰) و غیر خودی‌ها مصادیق «فَسَوْفَ يَعْمَلُونَ» (۱۱) تا خود فرعونی را نشکنی، به خود منصوری نخواهی رسید! چرا که :

«گفت فرعونی انالحق، گشت پست گفت منصوری انالحق و برست

آن انا را لعنتا... در عقب وین انا را رحمتا... ای مُحِبِّت» (۱۲)

پس اگر از خودگذشتی شایسته بهشتی و گر به‌گرد خودگشتی، زشتی. خود در معنی اهل لغت یعنی : ذات و وجود و چون وجود. خاص حضرت ربّ و دود است. غیر او همه نابود است. سزاوار نیست نابود را اصالت نهی.

«چند گفتند که سعدی نفسی با خود آی گفتم از دوست نشاید که به خود پردازم» (۱۳)

اولیاء... برای اینکه خودی شوند چه بلاها را که متحمل نشده‌اند. خودی‌ها اهل دردند و غیر خودی‌ها ناز پرورند.

«ناز پرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد» (۱۴)

خود دیدن در طریقت عرفا و خاصان حق. شرک است و چاره در بلاکشیدن است که «زخم بلا خودبینی است» (۱۵).

«فکر خود و رأی خود در عالم رندی نیست کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی» (۱۶)

«بسدین خوبی که رویت رشک ماه است مبین در خود که خودبینی گناه است»

«خراباتی شدن از خود رهائی است خودی کفر است اگر خود پارسائی است» (۱۷)

ای برادر ابلیس هم از خاصان و فرشتگان حق بود و خودی، چو خود دید، چنان گشت پلید.

«مشو خودبین که آن باشد هلاکت نمی‌بینی که ابلیس است خودبین» (۱۸)

که هیچ خودبین خداین نبود» (۱۹)

حتی عبادت نیز اگر بر محور خود بچرخد، عبادت شیطانی است.

«این ثنا گفتن ز من ترک ثناست کاین دلیل هستی و هستی خطاست» (۲۰)

«چو خود را، ز نیکان شمردی بدی نمی‌گنجد انسدر خدایی خودی» (۲۱)

«بزرگان نکردند در خود نگاه خداینی از خویشتن بین مخواه» (۲۲)

«این عبادت‌ها که ما کردیم خویش کاسبی است دعوی اخلاص با این خودپرستی‌ها چه شد» (۲۳)

امام (ره) که امام شد دلیلش آن بود که «خود» را در این میانه ندید و از بند خود رهید و چنین سرود :

«فارغ از خود شدم و کوس انالحق بزدم همچو منصور خریدار سر دار شدم» (۳۴)

از خودی چو بیخود شدی و رستی، آنگاه سرمست شراب السستی (۳۵) و چو با خود شدی و به خود پیوستی، پستی. تا مرز خودی شدن هزاران پیچ و خم است. آنانکه خود را خودی می‌نمودند و یار غار. در آخر کار از اغیار شدند و او که از شجر حق بود و با حق و حق با او بود (۳۶) مصدق این سخن شد که گفت:

«أَنَا وَ عَلِيٍّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ سَائِرِ النَّاسِ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى» (۳۷)

یعنی خودی فاطمه علیها السلام است و علی علیه السلام و غیرخودی دشمنان بوجهلی. خودی‌ها اهل کسایند و غیرخودی‌ها اهل سقیفه، خودی‌ها را در خوشی دوست در طربند و در ناخوشی و غم دوست در تاب و تبند، خودی‌ها شیعیان واقعی مولایند که فرمودند:

«شِيعَتُنَا خَلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا يَفْرَحُونَ بِفَرْجِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحَزْنِنَا» (۳۸)

خودی‌ها مصداق «الْحَمْكُ مِنَ الْخَمِي وَ دَمَكٌ مِنْ دَمِي ..... وَالْإِيْمَانُ مُخَالَطٌ لِحَمَكِ وَ دَمَكِ» (۳۹). و غیرخودی‌ها غاصبان فدکند، که فرمود «مَنْ أَذَاهَا فَقَدْ أَذَانِي وَ مَنْ أَذَانِي فَقَدْ أَذَا...» (۳۰).

خودی‌ها با حضرت حق مأنوس و غیرخودی‌ها از رحمت حق، مأیوس (۳۱). خودی‌ها سوزان در عشق صمدند و غیرخودی‌ها در آتش قهر و حسدند، به همین سبب است که آتش بر خودی‌ها گلستان می‌گردد، چون ابراهیم (۳۲)، و غیرخودی‌ها سوزند در نارجمیم (۳۳) و بر سرشان ریزند، از عذاب حمیم، خودی‌ها بر شمع دوست پروانه‌اند و غیرخودی‌ها خفاشان از نور بیگانه، خودی‌ها از دشمنان بیزاری می‌جویند و غیرخودی‌ها یاری.

خودی‌ها اهل اشارتند و بشارت و غیرخودی‌ها اهل ضلالتند و لجاجت.

خودی‌ها اهل غیرتند و تکامل و غیرخودی‌ها در اصول اهل تسامحند و تساهل.

خودی‌ها اهل وحدتند و غیرخودی‌ها، چون هر یک خود می‌بینند، اهل تفرقه‌اند.

«وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَامِلٌ ضَبِّ لِضَاحِيَةٍ» (۳۴) هر یک برای رفیق خود کینه در دل دارد.

که خداوند جل و علاء فرماید: «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى» (۳۵).

خودی‌ها اهل بصیرتند که فرمود: «إِنَّ مَعِيَ لِبَصِيرَتِي» (۳۶).

و غیرخودی‌ها اهل غفلتند، یعنی خودی‌ها هشیارند و غیرخودی‌ها، بسان گفتارند «وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّيِّعِ» (۳۷).

حسن سابقه دلیل خودی بودن نیست. همان‌گونه که سوء سابقه نیز می‌تواند دلیل غیرخودی بودن نباشد. مگر نخوانده‌ای حدیث حسن سابقه سیفا الاسلام را که از سر خودی و خامی طلحة‌الخیر، از زمره غیر شد و امان از آنان که دارای حسن سابقه‌اند و سوء عاقبت و مگر نشنیده‌ای که حَزْر بن یزید ریاحی با سوء سابقه، بارقه‌ای در دلش تجلی کرد و از صف لشگر غیر، به راه و سپاه حسین رهنمون شد.

معیار خودی و غیرخودی دوری و نزدیکی نیست. «چون فاتحانه از جنگ جمل همراه مولا باز

جاهلی پندارد که چه مرحله پرت است، با این همه ادعای عاقلی. و پناه به خدا از این تفکر تساهلی! «و این نکته را دریاب ای برادر اگر اهل دلی که از خلقت ازلی تا غایب ابدی» این بحث و دیدگاه ادامه دارد.

«تو خودی از بی خودی نشناختی  
جوهر نوریست اندر خاک تو  
عیشت از عیشش، غم تو از غمش  
واحد است و بر نمی تابد دوئی  
خویش دار و خویش باز و خویش ساز  
در جماعت خود شکن گردد خودی

و در پایان این سخن از خدا آن می خواهیم که خواجه هرات خواست :

«یارب دل پاک و جان آگاهم ده  
در راه خود اول ز خودم بیخود کن  
آه شب و گریه سحرگامم ده  
بیخود چو شدم ز خود به خود راهم ده» (۴۸)

### مصادر:

- ۱- بیهوده - عبث
- ۲- حدیث حضرت علی رضی الله عنه
- ۳- دیوان حافظ
- ۴- مثنوی دفتر اول (مولوی)
- ۵- تکبر و خودبینی
- ۶- اشاره به حدیث «السلمان منا اهل الجحیم»
- ۷- دیوان حافظ
- ۸- «الشهید یظنونی الی وجه الله» شهید ظنر می کند به وجه الله (امام خمینی ره)
- ۹- دیوان امام خمینی (ره)
- ۱۰- سوره آل عمران آیه ۱۶۹
- ۱۱- سوره حجر آیه ۳
- ۱۲- مثنوی معنوی - دفتر
- ۱۳- سعدی
- ۱۴- دیوان حافظ
- ۱۵- نغمای مخزن الاسرار
- ۱۶- دیوان حافظ
- ۱۷- گلشن راز - محمود شبستری
- ۱۸- دیوان ناصر خسرو قبادیانی
- ۱۹- سنن ابی
- ۲۰- مثنوی معنوی مولانا
- ۲۱- سعدی - بوستان
- ۲۲- سعدی - بوستان
- ۲۳- دیوان امام خمینی (ره)
- ۲۴- دیوان امام خمینی (ره)
- ۲۵- سوره اعراف آیه ۱۷۱
- ۲۶- اشاره به حدیث نبوی: علی مع الحق و الحق مع علی
- ۲۷- دعای ندبه
- ۲۸- حدیث امام صادق رضی الله عنه
- ۲۹- دعای ندبه
- ۳۰- حدیث نبوی
- ۳۱- سوره یوسف آیه ۸۷
- ۳۲- سوره انبیاء آیه ۶۹
- ۳۳- سوره دخان آیه ۴۸
- ۳۴- نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۴۵۲
- ۳۵- سوره حشر آیه ۱۴
- ۳۶- نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۶۱
- ۳۷- نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۵۸
- ۳۸- نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۶۳
- ۳۹- گلستان سعدی
- ۴۰- مناجات خواجه عبدالله انصاری
- ۴۱- سوره ایشقاق آیه ۶
- ۴۲- گلستان سعدی - آیات سوره کهف
- ۴۳- سوره هود آیه ۳۶
- ۴۴- طویبات - سعدی
- ۴۵- دیوان امام خمینی (ره)
- ۴۶- منطق الطیر عطار ص ۲۷
- ۴۷- دیوان اقبال لاهوری
- ۴۸- مناجات خواجه عبدالله انصاری

می‌گشتند یکی از سپاهیان گفت: دوست داشتم برادرم فلانی با ما بود و بر این فتح شاهد.  
حضرت پرسید: آیا میل و محبت برادر تو با ما است؟!  
گفت: آری.

حضرت فرمود: پس او هم در این جنگ با ما بوده، حتی کسانی که در صلب مردان و رحم زنانند و محب مایند و بعد از این آیند در این جهاد با مایند» (۳۸)  
چه زیبا گفته است: «سبحان!... دوران باخبر در حضور و نزدیکیان بی‌بصر دوره» (۳۹).  
اویس قَرن نیز هر چند دور بود و در یمن، از سر عشق و محبت با درد آن یار مؤتمن قرین شد، و از درد دندان حضرت حزین.

«من با تو چنانم ای نگار یمنی  
من در عجم که من توأم یا تو منی  
گر در یمنی چو با منی پیش منی  
ور بی‌منی و پیش منی در یمنی» (۴۰)  
نشانه خودی بودن به معرفت است و محبت، نه به لباس و خلعت. مرز خودی و غیرخودی در اعتقاد است، نه در قومیت و نسب و بلاد که از غیرخودی‌ها هم‌خانه و هموطن، فریاد!  
شاهد این ادعا:

شهید مصطفی مازح، آن بنده صالح، بشارت شنیده «انک کادح» (۴۱).  
برای اجرای فرمان تاریخی امام راحل، یعنی کشتن رشدی، به چنان تکامل و رشدی می‌رسد که از خود می‌گذرد و به شهادت می‌رسد. و چه بسا اهل خانه که غیرخودیند و بیگانه، به اسم أم المؤمنین و در اصل، فتنه برای مسلمین و أم‌المفسدین یعنی نسب و سبب و اهل خانه بودن نیز معیار خودی بودن نیست و چه بسا خودی‌های که در خانه و بارگاه دشمن بیگانه‌اند و خودی‌تر از اهل خانه‌اند!  
رجل آل فرعون و آسیه و علی بن یقظین مؤید این سخنند. عجب است که در این میان گاه سگی خودی می‌شود! و آدمیزاده‌ای و فرزند پیغمبر، غیرخودی و از سگ فروتر!

«پسر نوح با بدان بنشست  
سگ اصحاب کهف روزی چند  
که خطاب به نوح فرمود: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» (۴۲)  
«از مایه بیچارگی قسطمیر مردم می‌شود  
ماخولیای مهتری سگ می‌کند بلعام را» (۴۴)  
یعنی اینکه مستجاب‌الدعوة بودن هم شرط خودی بودن نیست.

«گر نیست شومی کوس انالحق نرنی  
با دعوی پوچ خود معلق نرنی» (۴۵)  
هر که در هر دو جهان بیرون ما  
سر فرود آرد به چیزی دون ما  
ما زوال آریم بروی هر چه هست  
زانک نتوان زد به غیر دوست دست» (۴۶)  
بیچاره آنکه خود را سروس غیب می‌پندارد و مَبْتَرًا از هر عیب، خودی و غیرخودی را از مباحث قومیت